

ایلیای تیشبی که از ساکنان چلعاد بود، آخاب را گفت: «به حیات یهوه خدای اسرائیل که به حضورش ایستاده‌ام سوگند، که در این سالها شبنم و باران جز به کلام من نخواهد بود» 2. «آنگاه کلام خداوند بر او نازل شده، گفت» 3: از اینجا برو و به جانب مشرق روی نما و خویشتن را نزد نهر کریت که در شرق رود اردن است، پنهان کن 4. از آب نهر بنوش، و کلاغان را نیز فرمان داده‌ام تا در آنجا برایت خوراک فراهم کنند» 5. پس ایلیا روانه شده، به فرمان خداوند عمل کرد. او رفت و نزد نهر کریت که در شرق اردن است، به سر برد 6. و کلاغان برای او صبحگاهان نان و گوشت و شامگاهان نیز نان و گوشت می‌آوردند، و از نهر نیز می‌نوشید 7. اما آب نهر پس از ایامی چند خشک شد، زیرا در



آن دیار بارانی نبود. 8 آنگاه کلام خداوند بر ایلیا نازل شده، گفت» 9: برخیز و به صرَفهٔ صیدون برو و در آنجا ساکن شو. اینک بیومنی را در آنجا امر فرموده‌ام که برای تو خوراک فراهم کند» 10. «پس ایلیا برخاست و به صرَفه رفت. چون به دروازهٔ شهر رسید، اینک بیومنی در آنجا هیزم برمی‌چید. پس او را صدا زده، گفت: «تَمنا آنکه قدری آب در ظرفی برایم بیاوری تا بنوشم» 11. «چون برای آوردن آن می‌رفت، او را صدا زده، گفت: «لقمه‌ای نان نیز در دست خود برایم بیاور» 12. «اما زن پاسخ داد: «به حیات یهوه خدایت سوگند که نانی ندارم، بلکه فقط مِشتی آرد در ظرف و اندکی روغن در کوزه دارم. و حال دو چوبی برمی‌چینم تا رفته، خوراکی برای خود و پسرم بیزم تا بخوریم و بمیریم» 13. «ایلیا به او گفت: «مترس. برو و آنچه گفتم بکن؛ ولی نخست قرص نانی کوچک از آن برایم بیز و نزدم بیاور و بعد از آن، برای خود و پسرت چیزی بیز» 14. زیرا یهوه خدای اسرائیل چنین می‌فرماید: «ظرف آرد تمام نخواهد شد و کوزه روغن خالی نخواهد گشت، تا آن روز که خداوند بر زمین باران بباراند» 15. «پس زن رفت و موافق آنچه ایلیا گفته بود، به جا آورد. ایلیا، آن زن و اهل خانه‌اش روزهای بسیار خوردند، 16 و مطابق کلام خداوند که به واسطهٔ ایلیا گفته بود، ظرف آرد تمام نشد و کوزه روغن خالی نگشت.

زنی روی شنهای ماداگسکار نشسته بود. او چند تا از برگهای کاکتوس را در یک کاسه جمع کرده بود. او گفت: "برگ های کاکتوس در این زمان همه گیری کرونا کمیاب هستند." در ماداگسکار دیگر نان نیست. به دلیل خشکسالی، گندم دیگر برداشت نمی شود... و بچه ها گرسنه و تشنه اند. در حالی که بعضی افراد حتی نمی توانند از برگ های کاکتوس تغذیه کنند، دیگران هر آنچه دلشان می خواهد دارند. و با این وجود مردم در کل دنیا گرسنه و تشنه هستند. یک جوان از محله ما گفت: "من به اندازه کافی غذا دارم و نوشیدنی دارم. همینطور هر آنچه لازم است دارم: خانواده، دوستان، ورزش، سرگرمی دارم... و با این حال قلب من خالی و ناکام باقی می ماند. دلم بی تاب است. اما نمی دانم از چیست" من پاسخی ساده برای گرسنگی و تشنگی دنیا آرزو می کنم! آرزوی مان این است که ما بتوانیم کارهای بیشتری برای کمک کردن مردم در سراسر جهان انجام دهیم. می خواهیم کسانی که در نتیجه بیماری همه گیر کرونا، با مشکلات اقتصادی روبرو هستند به آنها کمک کنیم. ای کاش بتوانیم به افرادی که افسرده هستند و به کسانی که معتادند کمک کنیم. می خواهیم به افرادی که دچار بحران خانوادگی هستند هم پاسخی ساده بدهیم. ما خواهیم پاسخ ها و راه حل هایی برای بسیاری از مشکلات جهان ما داشته باشیم، به طوری که کلیسا مکانی باشد که انسان ها در آن بتوانند پاسخ های این سوال ها را پیدا کنند. امروز می خواهیم این افکار را دنبال کرده و بیشتر: همچنین می خواهیم به این سوال برسیم که ما به عنوان کلیسا چه کاربردی برای دنیا داریم. و اگر چنین است، چرا؟ و چگونه؟ مردمی که دعوت ما را به کلیسا دنبال می کنند چه سودی می برند؟ چه چیزی کلیسا را جذاب می کند؟ چه چیزی ایمان مسیحان را جذاب می کند تا مردم بگویند: "من هم می خواهم یکی از آنها باشم؟" ایلیای نبی به ما نشان می دهد که خدا چگونه می تواند دخالت فعال داشته باشد. هنگامی که ایلیا رو به روی کاهنان ایستاد، آتش از آسمان ریخت. و در مقابل همه ثابت کرده بود که خدا زندگی می کند و قویتر از بتها است. آن روز هیچ کسی تردید نداشت که کار خدا خوب و درست است. اما ما همچنین می توانیم یک زاویه ی دیگر از ایلیا را ببینیم. اندکی پس از درس پهلوانی ایلیا، او ترسید و فرار کرد. همین کسی که می توانست بر انبوهی از کاهنان غلبه کند، از یک زن تنها فرار کرد. امروز در متن ما شاهد همان الگو هستیم. ما می بینیم که خدا در داستان ایلیا به شدت دخالت فعال نشان می دهد و از طرف دیگر ناتوانی و ناامیدی ایلیا را هم می بینیم. در اولین گام، ایلیا طبق فرموده ی خدا نزد پادشاه رفت و خشکسالی و قحطی بزرگی را اعلام کرد، که بالاخره پس از آن سخنرانی نیز اتفاق افتاد. در صحنه ی بعدی، همان پیامبر باید دوباره فرار می کرد. در صحنه ی بعدی او را می بینیم که کنار نهر کریت تنها افتاده بود. در آنجا کلاغ ها برای او تدارک غذا می دیدند. کلاغ ها کار زیادی انجام ندادند. اما به اندازه کافی غذای برای ایلیا بود. با کار کلاغ ها ایلیا یک بار دیگر توانست اثبات کند که خدا فعال است. زیرا طبق وعده خدا جزیره کوچکی در میان خشکسالی به او عطا شده بود که در شرایط ساخت پناهگاه او بود. اما بعد از آن همه چیز به ناامیدی تبدیل شد. زیرا جزیره ی کوچکی که ایلیا روی آن نشسته بود کوچک و کوچکتر می شد. رودخانه کوچک روز به روز خشک تر می شد. او روز به

روز می توانست خشک شدن منبع زندگی را تماشا کند. در این مدت چه خبری در ذهن ایلیا پیش آمد؟ چه احساسی داشت زمانی که می دید تمام آنچه که خدا قبلاً وعده داده بود در حالی کم شدن است؟ شاید ایلیا چیزی شبیه به این فکر کرده باشد: «آیا من در اشتباه هستم؟ آیا خداوند من را فراموش کرده است؟ یا شاید این که خدا قبلاً گفته بود که من باید دقیقاً در این مکان بنشینم دیگر کاربرد ندارد؟». فکر می کنم همه ما می توانیم وضعیت ایلیا را کنار رودخانه ی کریت خیلی خوب تصور کنیم. شاید وضعیت ایلیا با وضعیت کلیسا قابل مقایسه باشد. بعضی هنوز هم می توانند زمان پر برکت کلیسا را به خاطر بیاورند. یا زمانی را به یاد دارند که جوانان به کلیسا آمدند. برخی می توانند به یاد بیاورند که کلام خدا مانند چشمه ای بود که تمام گرسنگی و تشنگی را بر طرف می کرد. چه شادمانه آن وقت به کلیسا می رفتیم یا کتاب مقدس می خواندیم. یا دعا می کردیم! و حالا؟ به نظر می رسد که ما مانند ایلیا در یک رودخانه کوچک و خشکی هستیم. فضایی که ما در آن هستیم تنگ تر می شود. کلیسا کوچکتر است و ما حتی دیگر نمی توانیم جوانان خود را با کلام خدا تحریک کنیم. ما نمی دانیم چه باید بکنیم. پس بیایید به ایلیای نبی برگردیم. ایلیا یکی از چشمگیرترین افراد در کتاب مقدس است. نه به این دلیل که او نوعی سوپرمن معنوی بود و مثلاً توانسته بود در برابر انبوهی از کاهنان بعل پیروز شود. نه ، چیزی که من را تحت تأثیر قرار می دهد این است که او فقط طبق کلام خدا عمل می کرد. ابتدا در مقابل پادشاه اسرائیل ایستاد به دلیل که خدا این کار را سفارش کرد. سپس او در کنار این نهر کریت نشست. چرا؟ فقط به این دلیل که خدا چنین گفته بود. شاید بزرگترین چالش ایلیا بعد از آن پیش آمد. زیرا بعد از خشک شدن نهر کریت ، ایلیا بایستی به سادگی همه آنچه را که قبلاً درست بود کنار بگذارد و به قول خدا به کشور خارجی برود. او بایستی به جایی برود که بت پرستش می شود جایی که بت در آن قدرت دارد. طبق درک و اعتقاد ایلیا ، این کار غیرممکن و ناپاک بود. اما ایلیا همه این کارها را طبق فرمان خدا کرد. او این کار را کرد زیرا خدا چنین گفته بود. ایلیا توانست از قاب باریکی که در آن بود بیرون بیاید. او توانست از فضای کوچکی که در ابتدا وجود داشت خارج شود و به دنبال افق های جدید حرکت کند. او توانست این کار را انجام دهد زیرا به او واگذار شده بود کلام خدا را اطاعت کند. کلام خدا ، که غیر قابل انعطاف و بی حرکت نیست ، بلکه قوی و موثر است. کلام خدا ، که توسط ما انسانها قابل دستکاری یا کنترل نیست ، بلکه کلام خداست که طبق اراده خدا به دنیای ما نفوذ می کند و پویاست. کلام خدا که بسته به شرایط و محیط در دنیای ما در کار است و قلب های انسان ها را تغییر می دهد. گاهی کلام خدا در میان آلمانی ها در کار است ، گاهی در میان مسلمانان سابق ، ایرانیان ، آفریقایی ها ، برزیلی ها و بسیاری دیگر. خدا خودش پشت آن می ایستد و حرف می زند. مبلغ ها و کشیش ها متحیر می شوند ، زیر کلام خدا از آنها سر چشمه نمی گیرد و به دلیل استراتژی بهتری ارائه نشود. کلام خدا خود به خود اتفاق می افتد. حداقل ممکن باشد که ما کارمندان در یک نقطه یا نقطه دیگر مانع این کلمه باشیم. اگر ایلیا مانع کلام خدا قرار بود چه اتفاقی بافتند؟ اگر ایلیای گفته بود. "نه ، خدایا ، آنچه می گویی اشتباه است. «نمی خواهم به کشور خارج حرکت کنم. مکان مناسب اینجا است در کنار نهر کریت ! در ابتدا اینگونه گفتید و همیشه اینگونه بوده است. علاوه بر این ، من افرادی خارجی را دوست ندارم چون آنها چنین خدایان شیطانی را پرستش می کنند. " نه ، ایلیا چنین کاری نکرد. در عوض ، او کلام خدا را اطاعت کرد. حتی اگر از نظر انسانی غیرممکن باشد و معنی نداشت. داستان کلام خدا با ایلیا حتی غیرممکنتر بود. ایلیا در شهر با زنی بت پرست روبرو شد. ایلیا این بیوه را برگزید. او بایستی برایش آب بیاورد. وقتی او این کار را انجام داد ، ایلیا حتی بیشتر از او خواست. او بایستی غذای کم بودی که داشت به ایلیا بدهد. ابتدا این زن از ایلیا شکایت کرد. آنچه او داشت ، به اصطلاح ، آخرین چیزی بود که برای پسرش باقی مانده بود. از نظر انسانی کاملاً قابل درک است که او در این شرایط چیزی برای دادن نداشت. پاسخ ایلیا فقط پررنگ نبود. همچنین کاملاً غیرممکن بود. او برای زن وعده داد که غذای او دقیقاً مانند داستان تکثیر غذا روی میز می شود ، درست مثل داستان: "Tischlein deck dich" (میز خودتان را بچینید). با همه این وجود این زن ایلیا را باور کرد. علاوه بر آن ، او نه تنها ایلیا را باور کرد ، بلکه خدای اسرائیل را نیز باور کرد. بدون هیچ شک و تردید او به سادگی هرچه داشت به ایلیا داد. و همه اینها انجام داد گرچه او هیچ ارتباطی با ایلیا و با خدای او نداشت. این داستان واقعاً شگفت انگیز است. من قبلاً گفتم که من ایلیا را تحسین می کنم چون به خدا اطاعت کرد. او فقط طبق کلام خدا عمل کرد. حالا ما باید حتی بیشتر متحیر شویم. زیرا بیوه در شهر سرپتا دقیقاً همان کار را انجام داد. و او حتی یک پیامبر نبود. بله ، او حتی متعلق به قوم اسرائیل نبود! اکنون حداقل در می یابیم که نمی توان معجزه ایمان را درک کرد. حداقل اکنون آن را درک کرده ایم: معجزه ایمان اتفاق نمی افتد به دلیل این که ایلیا چنین ابرمردی بود. این معجزه حتی اتفاق نمی افتد زیرا این زن ایمان قوی داشت. اما این معجزه اتفاق افتاده بود زیرا خدا خودش صحبت کرد. معجزه این نبود که افراد حاضر در این داستان ایمان زیادی داشتند. معجزه این بود که خدا آن را به آنها داده است. ما نمی توانیم خدا را تعیین کنیم. ما نمی توانیم برنامه ایلیا را یک به یک به دنیای خودمان منتقل کنیم. ما فقط می توانیم زیر کلام خدا بمانیم و می توانیم با همه چیزهایی که داریم سعی کنیم به افراد نیازمند کمک کنیم. حتی وقتی متوجه می شویم که تأثیر کافی نداریم. اما خدا در همه اینها کار می کند. و او همانطور که می خواهد کاری می کند گاهی اوقات مانند آتش ویرانگر کار می کند ، گاهی در سکوت پیش می آید. گاهی اوقات به بندگان خود قدرت ایمان و شجاعت می بخشد. گاهی اوقات دقیقاً قدرت خود را ثابت می کند زمانی که بندگان ضعیف هستند. خداوند در اعمال خود کاملاً آزاد است. گاهی پیروز می شویم ، گاهی شکست می خوریم. خدا امروز و فردا خیلی متفاوت با ما روبرو می شود. با این وجود آزادی خدا آزادی دلخواه نیست. دقیقاً در ذات آزادی اوست ثابت می کند که ما را چشم پوشی نمی کند. در نور و تاریکی او در کنار ماست. بازوهای محکم خدا در شرایط وفور و فقر ، همیشه در اطراف ما هستند. و این بازوهای قوی برای نگه داشتن ما و نجات ما از بدترین حالت وجود دارد. درک این کار خدا به ما شهادت می دهد. به خصوص در زمان های تاریکی ، به ما شهادت می دهد. زیرا می بینیم که خداوند با منبع قدرت بخشش از ما دور نیست ، خصوصاً در مواقعی که کمبود داریم و نمی دانیم چه باید بکنیم. ایلیا هر دو را احساس کرد: فاصله از خدا و نزدیک شدن خدا. عیسی هم نزدیکی خدا و هم فاصله او را حس کرد. در عیسی روشن می شود که خداوند هر دو را مجاز می داند. خدا تنها خدایی فراوانی و پیروزی نیست ، بلکه خداوند شکست را هم در

آغوش می گیرد. و درک این کار خدا ما را آزاد می کند! چیزی که با مشکلات زیادی در دنیای ما وجود دارد می تواند ما را دلسرد کند. اینکه چیزهای کمی برای ارائه داریم می تواند ما را دلسرد کند. اما نباید اینگونه باشد زیرا این خداست که کار می کند و کلامش صدا می کند. اینجا و آنجا کلام خدا اتفاق می افتد. گاه در آشکار و قدرتمند کار می کند. گاهی اوقات آنقدر نامشخص است که تا آخرین روز در مورد آن اطلاعاتی نخواهیم یافت. آمین